

حرف ((ش))

ش

شاه اسمعیل :

تولد در صبح سه شنبه ۲۵ رجب سنه ۸۹۲ (جهان آرا ۴۷۷ و لب التواریخ^b ۷۲).
خروج در اوایل سنه ۹۰۶ در سن سیزده سالگی بتصریح جهان آرا ص ۴۷۷
(لب التواریخ^a ۷۳).

شاه رخ :

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ چکنم بازی ایام مرا غافل کرد
(حافظ ۸۷ ، خلاصه ۵۳)

شاهنشاه :

(مطلق بدون اینکه علاوه بر اسمی دیگر قبل از او باشد) گویا لقب نوعی ملوک
آل بویه بوده است : «کان اشاهنشاه عشرة من الوزراء وکان فی جملةهم الصاحب
اسمعیل بن عباد» (التبر المسبوك ۹۱). در تمام این حکایت دائماً از این پادشاه که لابد
یا مؤید الدوله بوده است یا فخر الدوله (بعد از او) چه صاحب وزیر هر دو بوده است
به «شاهنشاه» مطلق بدون هیچ قیدی و سابقه و لاحقته تعبیر میکند.

شد الازار فی حظ الاوزار عن زوار الهزار^(۱) :

27.1.39 - در مزارات شیراز و شرح حال جمعی کثیر از عرفا و علما و فقها

۱- این کتاب باهتمام مرحوم علامه محمد قزوینی و آقای عباس اقبال استاد دانشگاه
از طرف وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۷ شمسی انتشار یافت . (۱.۱)

و محدثین و سایر مشاهیر از هر طبقه که در شیراز مدفون اند تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید بن محمود بن محمد بن اسعد بن المظفر بن سعدالدین محمد بن المظفر بن روزبهان بن طاهر الشیرازی العمری العدوی که در حدود هفتصد و نود و یک هجری آنرا تألیف نموده است (برای نسب نامهٔ خاندان مؤلف رجوع شود باوراق بزرگ علیجده در دفتری مجلد راجع بانساب بعضی از ملوک و خاندانهای معروف دیگر).

جای در نفحات که مابین ۸۸۱-۸۸۳ تألیف شده است یعنی فقط قریب ۹۰ سال بعد از تألیف شدالازار صریحاً باسم و رسم مؤلف از این کتاب نقل کرده است ولی نه بعنوان شدالازار بل بعنوان «شرح مزارات شیراز» که مقصودش نام مخصوص کتاب لابد نبوده است بلکه موضوع کتاب بوده است، و نصح: «در کتابی که شیخ عالم مفسر شیخ معین الدین جنید شیرازی در شرح مزارات شیراز تصنیف کرده است نوشته که... الخ» (نفحات چاپ کلکته ص ۵۷۹ در شرح احوال زین الدین ابوبکر تایبادی).

همچنین صاحب فارسنامهٔ ناصری و طرائق الحقائق هر دو بسیار مکرر از این کتاب نقل کرده اند، اما صاحب طرائق الحقائق که باسم و رسم از متن عربی آن که آنرا «حطّ الاوزار فی زوار» مینامد نقل میکند و تصریح کرده که «باغت عربی» است ولی فارسنامه را یقین ندارم که آنچه دائماً بعنوان «مزارات شیراز» نام میبرد و از آن نقل میکند آیا مرادش متن عربی یا ترجمهٔ فارسی آن بوده است ولی از اینکه در ۲: ۱۵۵ گوید: «زمان صاحب کتاب مزارات [شیراز] در حدود سال هشتصد هجری است» گویا ظن قریب یقین حاصل میشود که مرادش متن عربی کتاب است که در حدود هشتصد بوده، و پسرش لابد مقداری بعد از این حدود بوده است.

از متن عربی این کتاب يك نسخه در لندن در ب م موجود است که راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی در چند سال قبل سه دوره عکس آنرا برای کتابخانهٔ وزارت معارف (کتابخانهٔ ملی حالیه) برداشت.

يك نسخه نیز در کتابخانهٔ مجلس موجود است که چون سنهٔ کتابتش را بدست

نمیدهد گویا بی تاریخ باید باشد .

يك نسخه هم از قرار تقریر شفاهی آقای بهمن کریمی طابع شیراز نامه و نظام التواریخ در شیراز نزد آقای شعاع الملك شیرازی (با يك نسخه از ترجمه فارسی آن که گویا هر دو را میخواستند صد تومان بفروشد در جواب تقاضای آقای کریمی مذکور فروش آنها را با و او بواسطه گرانی صرف نظر از اکتیاع کرده) موجود است .

اما از نسخه فارسی آن که بتصریح ریوج ۱ ص ۳۴۶ ترجمه همان متن عربی سابق الذکر است بتوسط «عیسی بن جنید عدوی» پسر خود مؤلف اصل که بعضی زیادات نیز از خود بر آن افزوده است و نام آنرا باین اسم غریب «ملتمس الاحباء خالص من الریاء» موسوم نموده يك نسخه درموزه بریتانیه موجود است (ریوج ۱ : ۳۴۶ - ۳۴۷) .

يك نسخه هم از قرار مذکور یعنی از قرار تقریر شفاهی آقای بهمن کریمی که ما هر در نزد آقای شعاع الملك شیرازی در شیراز موجود است و گویا بل بنحو قطع و یقین از روی همین ترجمه فارسی نسخه آقای شعاع الملك بوده است که در آخر دیوان منسوب بباباکوهی [که قطعاً از او نیست] در ص ۱۵۱ طابع آن شرح حال باباکوهی را نقل کرده است، زیرا که یکی از دو نسخه که اساس طبع دیوان مذکور منسوب بباباکوهی بوده است نسخه بوده که متعلق بهمان شعاع الملك شیرازی بوده که وقف بر بقعه باباکوهی نموده بوده و دیباچه نسخه مطبوعه هم تألیف همان شعاع الملك است .
عجالةً بغیر این دو نسخه از ترجمه فارسی آن من جائی سراغ ندارم .

حاصل این شد که از متن عربی اش سه نسخه و از ترجمه فارسی آن فعلاً دو نسخه موجود است والحمد لله علی توفیق تحریر هذه الوریقات .

شرح رضی :

(بکلی موقتی)

«وذلك لکراهتم فی الاضافة اللفظية الکثیر الاستعمال اجتماع مثنیین» (شرح رضی

در باب مثنی، در باب اضافه یا در باب صفت مشبیه یا اسم فاعل و اسم مفعول رجوع شود. مستعجلاً گشتم نیافتم. ان شاء الله بدقت رجوع شود که مقصودش ازین عبارت چیست و چطور اجتماع مثنیین را جایز شمرده اند. آیا مقصود مثل الضار بالرجا این است؟

شرح نهج البلاغه خوئی:

رجوع بمنهاج البراءه و بدفتر مخارج ۸۵ مقابل غره آوریل ۱۹۳۸.

شعبده:

از کلمه سریانی شَعْبِدْ یا شَعُوذْ میآید که تحت اللفظی بمعنی اِسْتَعْبَدَ یا اِسْتَخْدَم است (شَفَعِل : ش + عبذ) که در عربی بصورت شعبده و شعوده و در فارسی بصورت شعبده معمول است (آقای کروس) و مقصود از استخدام در اینجا استخدام ارواح یا شیاطین یا قوای طبیعت و نحو ذلک است .

شکر:

«در تحقیق این بیت شکر که استاد عطار بود قدس سره :

ره محو شد از پاوسر رهرو نماند و راهبر در فقر فانی شکر در بحر معنی جاودان

شیخ [صفی الدین اردبیلی] قدس سره فرمود (صفوة الصفا ۱۷۸)

هرگز نام چنین عارفی با چنین شاعری نشنیده بودم. گنج شکر لقی شنیده بودم که لقب شیخ فریدالدین مشهور بگنج شکر (فرشته) یا شکر گنج (ریاض العارفین) میباشد، لکن این شکر مقصود در اینجا غیر اوست حتماً چه شکر گنج از تلامذه عطار بوده است نه از اساتذّه او (فرشته) و وفات شکر در سنه ۷۶۰ بوده است (فرشته) در صورتیکه وفات عطار در حدود ۶۲۷ علی خلاف فیه . پس واضح است که این شکر در اینجا بکلی

کسی دیگر است که تا کنون هیچ جا چنین اسمی یا لقبی نشنیده بودم .

شعر :

آنها که داده اند هم اینجاش داده اند وانرا که نیست وعده بفرداش داده اند

این بیت معروف از کیست ؟ در و صاف ۱۸۱ با اندک اختلافی با مافوق این بیت را

ذکر کرده است بعنوان تمثیل . در امثال آقای دهخدا ۱ : ۵۵ این بیت را از جامع التمثیل

نقل میکند بدون تسمیه قائل ، معلوم میشود قائلش معلوم نیست .

عبیدزاکان هم در لطایف (گویا در رساله مختار و منسوخ) باین بیت تمثیل

جسته است .

شمس الدین صفی [شیخ-] :

نفحات ص ۵۵۴ .

شمع :

مکرر حافظ (ولابد شعراء دیگر نیز) او را بخنده وصف کرده اند ، ولی

درست نفهیدم که مرادشان از خنده شمع چه بوده است و چه حالی و وصفی از احوال

و اوضاع شمع را بگریه تشبیه کرده اند (و گویا او را بگریه نیز وصف کرده اند و گریه

اولبته واضح است مقصود از آن چیست ، یعنی مقصود قطرات شمع مذاب است که گاه گاه

از اطراف بر بدن شمع روان میشود) .

بعضی شواهد خنده شمع :

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت چهره خندان شمع آفت پروانه شد

(حافظ ۱۲۳)

تو شمع انجمنی یکزبان و یکدل شو خیاب کوشش پروانه بین و خندان باش
(۲۰۶)

بر خود چو شمع خنیده ز فان گریه می‌کنم تا با تو سنگدل چکند سوز و ساز من
(۲۹۵)

شوشه زر:

نگاه کنید به ص ۵۰ س ۲۰ همین جلد از یادداشت‌های قزوینی (۱.۱).

شهاب‌الدین سهروردی [شیخ -] (۱):

یعنی صاحب عوارف المعارف . نبذی ممتع راجع بدختر او که بعد از فتح بغداد بدست اترک (= ظ مغول) اسیر شده بشیراز او را آوردند و فقیه صائِن الدین او را از دست ایشان نجات داد (شدالازار ۸۳) .

شیبانی خان:

(= محمد خان شیبانی ، و شیبک (۲))

یعنی محمد خان شیبانی اولین (ظ) سلاطین از بک ماوراءالنهر و خراسان بجای تیموریان . خروج این محمد خان و ابتدای ظهور او گویا در حدود سنه ۹۰۵ یا ۹۰۶ بوده است و در سنه ۹۱۶ در حدود مرو شاهجان بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد . رجوع بحیب السیرج ۲ : ج ۳ ص ۲۵۲ و پیش و پس و ص ۳۰۱ و پیش و پس که مفصلاً و مبسوطاً سوانح احوال این پادشاه را که خود معاصر وی و در غالب فتوحات وی برانقاض مملکت تیموریان خود آن مؤلف در جزو مغلوبین حاضر و ناظر بوده است .

۱ - نگاه کنید بعنوان «سهروردی» در ص ۱۶۳ همین جلد یادداشت‌های قزوینی (۱.۱).

۲ - تحفة سامی اینطور او را می نامد ، گویا لقبی تحقیر گونه بوده است برای او

که ایرانیان باو میداده‌اند و كذلك احسن التواریک هم غالباً از او بهمین لقب تحقیری تعبیر مینماید (رجوع بوريقة فضل الله بن روزبهان) .

- رجوع نیز بملاحظات عدیده ما بر این وقایع در هوامش آن کتاب.
- رجوع نیز بتاریخ راقم در حوادث همین سنه ۹۰۶ و نیز بعدها بسیار مکرر و متعدد.
- رجوع نیز لابد باحسن التواریخ حسن بیک روملو که وی نیز یامعاصر یا بکلی قریب العصر با این وقایع بوده است.
- فضل الله بن روزبهان خنجی از ملازمین ابن پادشاه و محرر کین دائمی او بر عداوت و خصومت با صفویه بوده است و تاریخی در خصوص غزوات همین پادشاه موسوم به مهمان نامه بخارا^۱ تألیف نموده است در سنه ۹۱۵ که نسخه آن گویا منحصر بفرد است و در استانبول موجود است (رجوع به Tauer)^(۱).

۱- نگاه کنید به ص ۱۶ از جلد اول یادداشت‌های قزوینی ذیل عنوان «ابطال الباطل». (۱.۱).

حرف «ص»

ص

صاحب دیوان الممالک :

در سنه ۶۹۶ به حکم غازان جمال الدین دستجردانی صاحب دیوان الممالک [= وزیر] کشته شد و صدر الدین خالدی بجای او منصوب شد (الحوادث الجامعة ۴۹۲). در سنه ۶۹۷ به حکم غازان کشته شد (ایضاً ۴۹۵)، دیگر نمیگوید بجای او که منصوب شد. ولی از خارج معلوم است که پس از قتل صدر الدین خالدی غازان منصب وزارت و صاحب دیوانی را (که هر دو یکی است در اصطلاح مورخین آنوقت) در سنه ۶۹۹ (وصاف ۳۴۷) یا سنه ۶۹۷ [و هو الاصح بدون شك] رجوع شود به وریقات ۱۲ گانه «رشید الدین»^(۱) [برشید الدین فضل الله معروف مفوض نمود بشراکت با سعد الدین ساوجی .

صاحب دیوان :

غیر دو صاحب جوینی شمس الدین و علاء الدین : یکی «فخر الدین ابوسعید - المبارک بن المخرمی صاحب دیوان (حوادث الجامعة ۱۶۷ و ۱۷۸) که در سنه ۶۴۰ که محل گفتگوی ماست و سال جلوس مستعصم است صاحب دیوان بوده و علی العجالة نمیدانم کی باین منصب نایل شده بود .

و دیگر صاحب دیوان فخر الدین ابوطالب احمد بن الدامغانی که گویا در سنه ۶۴۳ در عهد مستعصم بدین منصب نایل آمد (حوادث ۲۰۲) . «گویا» میگویم زیرا که حوادث الجامعة صریح نمیگوید که در این سال وی بدین وظیفه نائل آمد، بل همین قدر گوید که وی در این سال «بعوض فخر الدین ابی سعد مبارک بن مخرمی» بمنصب صدر دیوان زمام نایل آمد، ولی چون سابق مکرر گفته بود که فخر الدین ابوسعید مذکور صاحب

۱- نگاه کنید به ص ۱۱۰ از همین جلد یادداشت‌های قزوینی زیر عنوان «رشید الدین» (ا.ا).

دیوان بوده است پس معلوم میشود ظاهراً بل قطعاً که صدر دیوان زمام با صاحب دیوان یکی بوده و این دو اصطلاح مترادف بوده‌اند بدون شبهه؛ و قرینه دیگر که این دو اصطلاح یکی‌اند عنوان موضع حاضر از حوادث الجامعة یعنی ۲۰۲ ذکر ترتیب صاحب‌الدیوان است؛ و قرینه دیگر از سال بعد بی‌عدد در سنه ۶۴۴ (ص ۲۱۷ و ۲۲۵ و غیره و غیره) از این فخرالدین احمد صریحاً و واضحاً به «صاحب‌الدیوان» تعبیر میکنند.

باری اصلاً و ابداً جای شبهه نیست که صدر دیوان زمام با صاحب دیوان در دوره اواخر خلفاء عباسی یکی بوده است و این دو منصب عیناً یکی بوده‌اند، ولی حرف در اینست که مراد از صاحب دیوان یا صدر دیوان زمام چه بوده است، یعنی این دو منصب یا عالی‌الاصح این منصب چه منصبی و چه شغلی و وظیفه بوده و عبارت از چه بوده است؟

صاحب قران:

وکل شیء ینصرم	تم الحدیث و ختم
ذی الهمم الموقفه	الا زمان صدقه
بجوده السکاب	یا منجیل السحاب
والبذل بالموجود	یا ذا العلاء الجود
و صاحب القران	و ملک الزمان

(الصادح والباغم طبع مصر ۱۱۸)

الصَّبوی:

«فی طرفها الصبوی» (شدالازار^a 51)،

«الجبال الصبویه» (ایضاً^b ۱۵۵ در ترجمه حال بابا کوهی).

صدا:

صدا در اصل معنی عربی آن بمعنی عکس الصوت است که در کوه و نحو آن حاصل

میشود که بفرانسه *écho* گویند :

نالۀ سعدی برسد گر بکوه کوه بنالد بـزبان صدا
(سعدی)

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یاد کاری که در این گنبد دوار بماند
(حافظ ۱۷۳)

صعابین (= صابون) :

فارسنامه ناصری ۱ : ۸۲ .

صفاریان :

[ابتدای ظهور امر یعقوب بن الیث (ابن الاثیر)]

[یا ۲۵۲۱ کما یستنبط من خل]

وفات او ۱۴ شوال ۲۶۵ (خل) (۱)

جلوس (روز و ماهش را جایی ندیدم) عمرو بن الیث

اسیر شدن او بدست اسمعیل بن احمد سامانی

وختام سلطنت او نیمه ۱۴ سنه ۲۸۷ (خل)

وفات یا قتل او ۱۰ ربیع الآخر ۲۸۹ (خل)

صفویه :

وفات	جلوس	
۹۳۰	۹۰۶	شاه اسمعیل اول
۹۸۴ (۱۵ صفر)	۹۳۰	شاه طهماسب اول
۹۸۵	۹۸۴ (۲۷ ج ۱)	شاه اسمعیل ثانی

۱ - ۲ : ۴۸۳، چه گوید مدت سلطنت ۱۴ سال و چند ماه بود و وفات او نیز واضح است که در ۲۶۵ بوده در شوال .

وفات	جلوس	
۹۹۶ (کناره معرفت نه اینگه مرد)	۹۸۵	شاه محمد
۱۰۳۸	۹۹۶	شاه عباس کبیر
۱۰۵۲	۱۰۳۸	شاه صفی
۱۰۷۸	۱۰۵۲	شاه عباس ثانی
۱۱۰۶ (متنظم لاصری) ۱۱۰۵ قول	۱۰۷۸	شاه سلیمان
۱۱۴۰	۱۱۰۶	شاه سلطان حسین
۱۱۴۹	۱۱۳۵	شاه طهماسب ثانی
(بنادر منتقل شد در سنه ۱۱۴۸)	۱۱۴۴	شاه عباس ثالث

صوفی:

- تحقیق خوبی در معنی این لفظ ، بستان السیاحه در باب صاد (ص ۳۳۶^(۱) بیعد) ،
- در مقدمه نفحات الانس ص ۷ بیعد نقلاً از عوارف المعارف ،
- در دائرة المعارف اسلام ج ۳ ص در لغت تصوف بقلم ماسینیون ،
- و شرح خوبی از این طریقه از غزالی در المنقذ من الضلال تمام آن و مخصوصاً از ابتداء آن الی ص ۸ و سپس از ص ۲۸ بیعد الی ۳۴ و تا آخر کتاب ،
- و رساله قشیری ص ۱۲۶ بیعد ،
- و کشف الظنون در باب تاء در عنوان " تصوف " ج ۱ ص ۲۸۹ ،
- و ادبیات ایران براون ج ۱ ص ۴۱۶ بیعد ،
- و طرائق الحقائق ج ۱ ص ۵۴ بیعد ،
- و مقدمه ابن خلدون ص ۲۷۸ ،
- و کشف المحجوب چاپ هند ص ۲۲ بیعد .

۱- از همه ماخذ دیگر بهتر همین جااست در همین ص نقلاً از میونسید شریف در شرح مطالع فاغتمه .

صیغ مشکلة لغوی و صرفی :

مَلَّك : بمعنی فرشته بر وزن مَفَّل است نه فعل كما يتوهمه الجاهل من اول الامر ،
چه آن از لَأَك است یا اَلَك نه از مَلِك (رضی صرف ۷۶^b) چنانکه آن اعرابی نیز
همین توهم را کرده بود و هاز ملك الموت در شعر خود (ضحی الاسلام ص)
دو سه مرتبه به مَالِك تعبیر نموده است .

اشیاء : بر وزن فَعَلَاء بوده یعنی شیئا ثم قلب الهمزة الاولى اول الكلمة فصاروزنه
لفعلاء است نه افعال و بهمین جهت است که غیر منصرف است و الا اگر مثل اسماء در جمع
اسم میبود که منصرف میبود كما فی الایة ان هی الا اسماء سمیتوها .
و امثلة قلب یعنی نقل مکان بعضی حروف از جای خود بجای دیگر فراوان
است مثل :

– عَقَابٌ بِعَتَقَاةٍ ،

– اَیْنُقُ بر وزن اَعْفُلُ در جمع ناقة و القیاس اَنُوقُ ،

– قِیْسِي بر وزن قلیع (منتهی الارب) در جمع قوس و القیاس قُوُوس (رجوع

حتماً بمنتهی الارب) ،

– آبار در جمع بئر و القیاس آبَار ،

– جَاءٌ در اسم فاعل ج یء و القیاس جَائِيٌّ مثل شائع من ش ی ع ، (ملخص

من اللسان فی ش ی ء) ،

– و من هذا القبیل آدُر جمع دار و القیاس اَدُّور (ظ) ، او اَدیر ووزنه اَعْفَلُ

– و كذلك الجاه وزنه عَفْلُ او عَفْلُ لانه من الوجه ،

– و كذلك الحادی فی حادی عشر وزنه عالف لان اصله الواحد (لسان فی ح د و) .

...والصین :

این کلمه «والصین» را همین روزها در فرمانی یا دیباچه کتابی در جمله نعوت و القاب یکی از اکابر یا ملوک وزراء شرقی ایران از خوارزمشاهیان یا سلاجقه یا غزنویه دیدم و آنوقت اعتنا نکردم و امروز آنرا بعنوان «اکفی الکفاة بالشرق والصین» در مقدمه ترجمه فتوح ابن اعثم در ضمن القاب و نعوت ممدوح یعنی مخدوم مترجم می‌یابم که از جمله القاب و نعوت دیگر او «افتخار اکابر خوارزم و خراسان» است و ظن قوی هست بنابراین که گویا وی از وزرای خوارزمشاهیه (یا تکش متوفی در ۵۹۶ یا پسرش علاءالدین خوارزمشاهیه که در همان سال ۵۹۶ جلوس نموده، چه تاریخ این دیباچه که مخدوم مذکور بترجم تکلیف ترجمه این کتاب را نموده صریحاً سنه ۵۹۶ است) بوده است، در شعری و غیره تحقیق شود که آیا کسی بلقب مؤیدالملک قوام‌الدین از وزرای یکی از دو پادشاه مزبور بوده است؟ و اگر پیدا شد باین وریشه الحاق شود ان شاء الله.

حروف «ط» و «ظ»

((ط))

طاهریان :

طاهر بن الحسين بن مصعب ذوالیمنین
سال تولیت مأمون اورا برخراسان

شوال ۲۰۵

وفات او جمادی الآخره

۲۰۷

طلحة بن طاهر

۲۰۷

جلوس او

۲۱۳

وفات او

عبدالله بن طاهر

[۲۱۴

ولایت او (ابن الاثیر ۱۶۹ ج ۶)

۲۳۰

وفات او (ابن الاثیر سنه ۲۲۹)

طاهر بن عبدالله

۲۳۰

ولایت او

۲۴۸

وفات او

محمد بن طاهر

۲۴۸

ولایت او

۲۵۹

گرفتن یعقوب لیث اورا

طبقات الحفّاظ و تذکره الحفّاظ :

رجوع شود بهلمش معجم المطبوعات ص ۹۱۱ و ص ۱۰۸۲ و پیشت ذبول

طبقات الحفّاظ .

الطرز:

و مما يستدرك عليه الطرز بيت الى الطول فارسی معرب و قيل هو البيت الصیفی
قال الازهری اراه معرباً واصله ترز (تاج العروس فی طرز).

از تعریفی که اول برای این لغت میکند شاید بتوان حدس زد که آن معرب
يك جزء از کلمه فارسی باشد که با لغت «دراز» شروع میشده^(۱).

طغاتیهور:

که اندکی بعد از فوت ابوسعید بن اولجایتو (۱۳ ع ۲ سنه ۷۳۶) بعضی امرا
اورا حدود سنه ۷۳۷ بسطنت خراسان برداشتند و در ۱۶ ذی القعدة (بقول حبیب السیر)
یا ۱۶ ذی الحججه (بقول تاریخ راقم) سنه ۷۵۴ یا در شهر سنه ۷۵۳ بقول حبیب السیر
و جهان آرا بدست یحیی کرابی سربرداری کشته شد از اولاد جوجی قسار بن یسوکای
بهادر است بقول حبیب السیر ج ۱ ص ۱۲۸، و بقول جهان آرا ص ۴۱۵ از اولاد
جوجی بن چنگیز خان است و منجم باشی ج ۳ ص ۱۲ نیز گویا این قول اخیر را
(و گویا نقلاً از همین جهان آرا بدون تسمیه او) اختیار کرده حیث بقول: «جوجی
احفادندن»، ولی چون نه مانند جهان آرا کلمه «بن چنگیز خان» و نه مانند حبیب السیر
کلمه «قسار بن یسوکا بهادر» را بر جوجی نیفزوده لهذا این مبهمیت عبارت او را
محتمل الوجوهین کرده است گرچه اطلاق «جوجی» منصرف بجوجی بن چنگیز خان است
بقاعده اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل آنست؛ و آقای اقبال در تاریخ خودشان ص ۳۵۴
صریحاً قول صاحب حبیب السیر (یا ماخذ نامعلوم او را) اختیار کرده اند حیث بقول
«از نیره زادگان یکی از برادران چنگیز خان بود».

باری طغاتیهور مذکور همچنان بسطنت ملوک الطوائفی خراسان و ماوالاها

۱- این یادداشت بخط آقای عباس اقبال استاد دانشگاه است. (۱.۱).

باقی بود تا ۱۶ ذی القعدة (دولت‌شاه ۲۳۷) یا ۱۶ ذی الحجة (تاریخ راقم ۲۲) سنه ۷۵۴،
یا در شهر سنه ۷۵۳ (بقول حبیب السیر و جهان آرا) بدست یحیی کرابی از سلسله
سربداریه کشته شد رجوع شود بحبیب السیر ۱ : ۳ : ۱۲۸ و بعدها .

- جهان آرا ۴۱۵ ،

- تاریخ منجم باشی ۱۲:۳ ،

- و تاریخ آقای اقبال ۳۵۴ ،

- و روضة الصفا ج ۵ ص ۱۸۰ ببعد ،

- و مختصر تاریخ الخلفاء منسوب بابن الساعی ص ۱۳۶ .

نسب نامه اورا جز در حبیب السیر و جهان آرا عجاله در هیچ مأخذ دیگر نیافتم
و شاید در معز الانساب یا در ذیل مؤلف نامعلوم بر جامع التواریخ وقتی بدست بیاید
و معلوم شود که کدام يك از حبیب السیر و جهان آرا نزدیکتر بواقع است، ولی بگمان
خودم قول حبیب السیر ارجح و ابعد از خلط و اشتباه است؛ چه تصریح میکنند به کلمه
جوجی قسار بن ییسو کا بهادر یعنی به «جوجی» غیر معروفتر، در صورتیکه قول جهان آرا
که گوید «جوجی بن چنگیز خان» محتمل است با احتمال قوی (چون این جوجی معروفتر
بل فقط معروف است مابین عامه مورخین و غیر مورخین) که از کلمه «جوجی» منشأ خود گول
خورده و تصور کرده که مقصود جوجی بن چنگیز خان است و کلمه «بن چنگیز خان» را از
خود بر آن افزوده باشد .

الطلاق بید من اخذ بالساق :

- مکاسب ۲ : ۲ و ۳ ،

- شرح کبیر ۲ : ۱۳۶ .

طویلة:

معنى شبيه بهمين معنى امروزه (بهجة الاسرار ۱۰۱).

طيف الخيال في معارضة العلم والمال:

تأليف مولانا محمد مؤمن شيرازى در حدود سنه ۱۱۱۶ (فارستامه ناصرى ۲: ۲۷

و ۱۴۱ و ۱۶۳ و ۱۷۷).

((ظ))

ظَلَّ اللهُ:

را در السلطان ظل الله في الارض ديدم در تان^(۱) 38 . 4 . 17 به reflet de
 Dieu sur la Terre ترجمه کرده بود که بسيار ترجمه خوبی است و همين قطعاً
 صحيح است نه Ombre de Dieu، که ماها يعنى غير فرانسويها قطعاً اينطور ترجمه
 ميکرديم اگر از ما هي پرسيدند .

۱ - مقصود روزنامه Temps چاپ پاریس است. (۱.۱).